شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال هفدهم
۱۶ خرداد ۱۴۰۵
۲۰ ذی‌الحجه ۱۴۴۷
شماره ۴۷۷۶

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
● صاحب امتیاز شهرداری مشهد
● مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
● سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
● نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۳۰:۱۵	● غروب آفتاب ۱۸:۴۶:۲۷	● اذان مغرب ۱۹:۰۷:۴۰	
● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۵۸	● اذان صبح فردا ۰۲:۲۷:۲۸	● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۴:۰۳	

امام کاظم (ع):

کامل ترین مؤمنان در ایمان، نیک خوترین آن هاست.

برگرفته از کتاب «گزیده تحف العقول»

تقویم تاریخ

۱۶ خرداد

امروز سالروز ولادت **امام موسی کاظم** (ع)، هفتمین امام شیعیان و پدر ولی نعمتمان شاه خراسان امام علی بن موسی الرضا (ع) است.

امروز سالروز درگذشت **ملامحمدکاظم خراسانی**، مشهور به آخوند خراسانی، مرجع تقلید و از رهبران جنبش مشروطه در مشهد است.

کوچه

گرانی در پشت ویترین

غلامرضا نبی‌اسدی
روزنامه نگار

روزگاری، طنز فضای مجازی این بود که بسته های چیپس را باز می کردیم و می گفتیم «هوا خریده ایم!» حالا اما همان بسته های پر از هوا، دارند ما را به تمسخر می گیرند. طنز دیروز، تراژدی امروز شده است. این چند خط وقتی نوشته می شود که بنده خدایی تصویری برایم فرستاده است از یک فروشگاه دیجیتال، «چیپس با طعم نمک، ۴۵۰گرم، ارسال سریع، ۵۲۵هزار تومان!» بله، بیش از نیم میلیون تومان برای یک بسته چیپس یا اگر بخواهیم به زبان رسمی اقتصاد حرف بزنیم، ۵میلیون و۲۵۰هزار ریال برای کالایی که زمانی جزو بدیهیات خرید روزمره بود. این فقط بیان یک واقعیت تلخ است.

روایت فروپاشی تدریجی «قدرت خرید». روایت جامعه‌ای است که در آن، قیمت ها دیگر تابع منطق مصرف نیستند بلکه تابع روان شناسی اضطراب اند. بازار دیگر بر اساس عرضه و تقاضا حرکت نمی کند، بر مدار ترس، بی اعتمادی و انتظارات تورمی می چرخد. در چنین وضعی، حتی شوخی های مردم هم بوی گرانی می دهد. آنچه امروز در کف بازار دیده می شود، دیگر فقط تورم نیست، نوعی فرسایش اجتماعی است. تورم وقتی طولانی می شود، شأن اجتماعی طبقه متوسط را هم می خورد. پدری که تا دیروز می توانست با یک خرید کوچک لبخند به خانه ببرد، امروز در برابر ساده ترین خواسته کودک خود احساس شکست می کند. این هم یعنی فرو ریختن اقتدار عاطفی خانواده. کمند قیمت ها دارد آبروی بزرگ ترها را شکار می کند.

پدربزرگی که زمانی با یک اسکناس بچه ها را خوشحال می کرد، امروز در مقابل ویترین فروشگاه ها سکوت می کند. این سکوت، خطرناک تر از فریاد است. البته حرف چیپس نیست. می شود نخرید. می شود از خاطراتش عبور کرد و آن را به بایگانی نوستالژی سپرد، کنار پفک های دهه۶۰ و نوشابه های شیشه‌ای. اما نان را چه کنیم؟ گوشت را؟ لبنیات را؟ دارو را؟ زندگی را که نمی شود بایگانی کرد. آدم زنده باید زندگی کند و زندگی خرج دارد، خرجی که هر روز نه، هر ساعت در حال تغییر است. بی ثباتی از گرانی هم چند گام جلوتر است در فرسایش سرمایه اجتماعی. جامعه‌ای که نداند فردا قیمت چیست، دیگر نمی تواند برنامه ریزی کند. طبقه حقوق بگیر، قربانی اول این وضعیت است. حقوق ها سالی یک بار تعیین می شود اما قیمت ها روزی چند بار تغییر می کند. نمودار درآمد، خطی صاف و بی حرکت است، اما نمودار هزینه ها، شبیه موشکی است که هر لحظه اوج می گیرد. نتیجه روشن است، سقوط آزاد قدرت خرید و در این میان، برخی بازنشستگان تأمین اجتماعی شاید تراژیک ترین تصویر اقتصاد امروز ایران باشند.

انگار سال برای آن ها پانزده ماه دارد. خرداد را هم باید با حقوق اسفند سر کنند. معوقه ها اگر برسد، دیگر ارزش سابق را ندارد، تورم پیشاپیش آن را بلعیده است. اقتصاد ایران به نقطه‌ای رسیده که حتی «زمان» هم علیه طبقات ضعیف کار می کند. پول، پیش از آنکه خرج شود، ارزش خود را از دست می دهد. از این ها دردناک تر، آن هایی هستند که از همین آب باریکه هم محروم اند، حاشیه نشینان خاموش اقتصاد. کسانی که تبخال بر لب آرزوهایشان نشسته است.

پدر و مادری که نمی توانند بهانه کوچکی برای شادی فرزندشان فراهم کنند، فقط فقیر نیستند، احساس حذف شدگی می کنند. حسی که خدا کند هیچ کس دچار آن نشود. سیاست مداران اگر می خواهند حالِ جامعه از این حس ناخوشایند مدام خراش برندارد، باید اول «واقعیت معیشت» را ببینند. جامعه با آمار زندگی نمی کند. با احساس امنیت اقتصادی زندگی می کند.

مردمی که هر روز نگران فردای سفره شان باشند، دیگر توان مشارکت، امید و اعتماد نخواهند داشت. صلاح کار خسروان، همیشه در شنیدن صدای بلند مردم کوچه و خیابان و کف بازار است. همان جایی که مردم ایستاده اند. سیاست، باید برای این شنیدن، اولویت های خود را تنظیم کند و به آن در صدر جدول جای دهد. آن هم صدای ملتی که در دفاع از کشور حق مطلب را ادا کرده اند. باری، مردمی که تا پای جان پای کشورشان ایستاده اند، شایسته اند که مسئولان هم به تدبیر به خدمتشان برخیزند. این خدمت است که عطر عبادت هم می گیرد.

چهره روز

هم صدایی قیصر با مردم

بازگشت خواننده مشهور ایرانی پس از ۴۰سال به ایران هم‌زمان با عید سعید غدیر

بینش بلور، با نام هنری قیصر که از شانزده سالگی در خارج از ایران زندگی می کرد، از جمله هنرمندان خارج نشینی بود که حملات رژیم صهیونی و آمریکا را به کشورمان محکوم کرد و علاوه بر اظهارنظراتش علیه سلطنت طلبان و وطن فروشان، قطعه موسیقی «کفش های کتونی» را در نخستین روزهای جنگ تحمیلی سوم برای کودکان میناب ساخت. همان زمان هم بود که زمزمه های بازگشتش به ایران و آغاز فعالیت هنری اش در کشور به گوش رسید. حالا او هم زمان با عید سعید غدیر، اولین اجرای زنده موسیقی اش را در تهران با حضور پرشور مردم پشت سر گذاشت. ویدئوی اجرای موسیقی قیصر در «مهمانی ۱۰کیلومتری غدیر» و اجتماع «ایران؛ ذوالفقار علی» در میدان امام حسین (ع) تهران با پرچم ایران، به سرعت در شبکه های مجازی بازنشر و فراگیر شده است. نکته جالب توجه هم زمانی عید غدیر و نخستین اجرای قیصر در کشور با شب تولدش بود و او در جمع هوادارانش اعلام کرد که این تجربه بهترین هدیه تولد پنجاه وشش سالگی اوست. قیصر در این شب قطعه «تهران» را برای اولین بار اجرا و آن را به همشهریانش تقدیم کرد. این اتفاق فرخنده می تواند فتح بابی باشد برای یک صدایی و تعامل بیشتر مسئولان و هنرمندان موسیقی که قلبشان برای ایران و ایرانی می تپد.

اول شخص

میانجی فرهنگ ها

هم‌زمان با روز زبان روسی درباره سروش حبیبی، یکی از مهم‌ترین مترجمان ایرانی، نوشتیم که صدها شخصیت روس را به حافظه ادبی ایرانیان دعوت کرد

مریم شیعه | سرما تا مغز استخوان را می سوزاند. مه غلیظ روی کانال های سن پترزبوگ نشسته است و خطوط خیابان، زیر نور کم جان چراغ های خاکستری و زرد، به سختی دیده می شود. مرد جوان، جمعیت را می شکافد و پیش می رود. کلاهش را تا روی ابروهایش پایین کشیده و قدم هایش نامطمئن و نامنظم است. چندین شب است که خواب از او فرار می کند. پولی ندارد. ذهنش میان ترس و غرور در نوسان است. گاهی احساس می کند نابغه‌ای است که می تواند قواعد جهان را بشکند و گاهی چنان از خودش بیزار می شود که توان نگاه کردن به آینه را هم از دست می دهد. نامش رودیون راسکولنیکف است؛ دانشجویی فقیر که داستایفسکی او را در «جنایت و مکافات» جاودانه کرد. خواننده ایرانی دهه هاست این خیابان ها را می شناسد. صدای قدم های راسکولنیکف را می شنود، تب و هذیانش را حس می کند و همراه او وارد اتاق پیرزن رباخوار می شود اما فاصله تهران تا سن پترزبورگ هزاران کیلومتر است. خوانندگان ایرانی بسیاری، نخستین بار تصویر عذاب وجدان، ایمان، فقر، عدالت و رستگاری را نه در کلاس های فلسفه، بلکه در رمان های روسی جست وجو کرده اند. داستایوفسکی، تولستوی، چخوف و تورگنیف سال هاست در قفسه کتاب فروشی های ایرانی حضور دارند و بخشی از این حضور مدیون مترجمانی است که توانسته اند روح این آثار را به فارسی منتقل کنند. او یکی از میانجی های دو دنیای زبان فارسی و زبان روسی است. در ترجمه های او، در راسکولنیکف فهمیده می شود. حال وهوای پرنس میشکین به یک عنوان یک اشراف زاده روس، در جهانی آکنده از دروغ و منفعت به درستی منتقل می شود و رنج آناکارنینا میان عشق، اخلاق و قضاوت اجتماعی، به رسمیت شناخته می شود. راز ماندگاری ادبیات روسیه شاید همین باشد. این آثار درباره روسیه اند اما در نهایت درباره انسان سخن می گویند. درباره ترس، تنهایی، عشق، مرگ و امید. به همین دلیل است که خواننده ایرانی می تواند در کوچه های برفی سن پترزبورگ قدم بزند و احساس غریبی نکند.

زندگی در حاشیه شهرت

در هفتم خرداد ۱۳۱۲ در تهران به دنیا می آید. شهری که در آن روزگار میان سنت و مدرنیته در رفت وآمد است و آرام آرام به سوی جهانی تازه حرکت می کند. مسیر نخست زندگی اش به ادبیات ختم نمی شود. دوران مدرسه را در دبیرستان فیروز بهرام می گذراند؛ مدرسه ای که بسیاری از چهره های فرهنگی و علمی ایران از آن فارغ التحصیل شده اند. برخلاف آنچه معمولا درباره مترجمان بزرگ تصور می شود، ادبیات نمی خواند. علاقه او در سال های جوانی بیشتر به علوم فنی و مهندسی معطوف است. همین مسیر او را به آلمان می برد؛ جایی که در دانشگاه فنی دارمشتات در رشته الکترونیک تحصیل می کند. در کنار تحصیل و فعالیت حرفه ای، زبان های خارجی به بخشی جدانشدنی از زندگی او تبدیل می شوند. او به تدریج با زبان های آلمانی، فرانسوی و روسی آشنا می شود و دریچه های تازه‌ای به رویش گشوده می شود. سال ها در حوزه مخابرات و مدیریت فعالیت می کند و برخلاف بسیاری از اهل قلم، زندگی اش تنها در فضای ادبیات نمی گذرد. شاید همین تجربه زیسته در جهان واقعی است که بعدها به ترجمه هایش نوعی تعادل و پختگی می دهد. او نه روشن فکری منزوی است و نه چهره‌ای پرسروصدا. بیشتر عمرش را دور از هیاهو می گذراند و ترجیح می دهد آثارش به جای خودش دیده شوند. پس از مهاجرت به فرانسه، این فاصله از جنجال های فرهنگی بیشتر هم می شود. او در سکوت کار می کند، کتاب می خواند و ترجمه می کند. کمتر مصاحبه می کند و کمتر درباره خود سخن می گوید. او به جای ساختن تصویری عمومی از خود، وقتش را صرف ساختن متنی دقیق و قابل اعتماد می کند و تا همین امروز، میان کتاب خوانان حرفه ای، نام او با نوعی اعتماد همراه است.

کتابخانه روسی

کارنامه حرفه ای سروش حبیبی را می توان به کتابخانه ای بزرگ تشبیه کرد؛ کتابخانه ای که بخش مهمی از ادبیات کلاسیک روسیه را در خود جای داده است. او از معدود مترجمانی است که توانسته هم در میان مخاطبان عام محبوب باشد و هم احترام اهل ادبیات را حفظ کند. نام او بیش از هر چیز با داستایوفسکی و تولستوی گره خورده است. ترجمه های «جنایت و مکافات»، «ابله»، «برادران کارامازوف»، «همزاد»، «یادداشت های زیرزمینی»، «جنگ و صلح» و «آناکارنینا» تنها بخشی از میراث او هستند. این آثار نه فقط از مهم ترین رمان های روسی، بلکه از مهم ترین آثار تاریخ ادبیات جهان به شمار می روند. بسیاری از مترجمان می توانند کتاب مهمی را ترجمه کنند؛ آنچه مترجم را ماندگار می کند کیفیت ترجمه است. ویژگی اصلی ترجمه های او، نثر روان و در عین حال دقیق فارسی است. او می کوشد میان وفاداری به متن اصلی و خوانایی برای مخاطب فارسی زبان تعادل برقرار کند. به همین دلیل آثارش هم برای خوانندگان حرفه ای و هم برای کسانی که نخستین بار به سراغ ادبیات روسیه می روند قابل استفاده است. در دهه هایی که ادبیات روسیه یکی از مهم ترین منابع فکری و ادبی ایرانیان بود، ترجمه های او نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد. او برای نسل های مختلف، نوعی راهنما برای ورود به جهان ادبیات روسیه بود. امروز، روز زبان روسی؛ بزرگداشت گفت وگویی است که میان فرهنگ ها شکل می گیرد و سروش حبیبی از چهره هایی بود که این گفت وگو را ممکن کرد.

من و زندگی

طرقبه و جاغرق و دعوایی که آب بود!

قاسم رفیعا
شاعر و طنزپرداز

شرایط آب کشاورزی خیلی با آب شرب فرق می کند. همه می دانند بیشتر هدررفت آب در حوزه کشاورزی است ولی اصرار بر مصرف درست آب خانگی تبدیل به یک عادت شده است. من هم نمی خواهم بروم سر بحث یک لیوان آبی که من و شما می خوریم. می خواهم به یک ماجرای تاریخی در طرقبه بپردازم. ماجرای اختلاف بین طرقبه و جاغرق سال های سال و بلکم قرن ها محل مناقشه بود. جاغرق به دلیل اینکه سر آب بود همیشه در حقابه ایجاد اختلاف می کرد.

جاغرق آب به طرقبه نمی داد طرقبه هم راه به جاغرق نمی داد. جاغرقی ها باید از طرقبه رد می شدند، پس کار به جاهای باریک می کشید.

در یکی از همان سال های خشک سالی که باغات طرقبه در حال خشک شدن بود مردم طرقبه سر ماجرایی که مفصل است راه را بستند. آن روزها اقتصاد جاغرق متکی به باغداری بود. این همه رستوران و کافه نبود. همه باغ بود. پس وقتی راه را طرقبه ای ها می بستند تا مدتی طاقت می آوردند. راه های دسترسی زیادی هم نداشتند. پس جنگ تمام تابستان طول می کشید. راه را که طرقبه ای ها می بستند دیگ و پایه می زدند و غذا هم می دادند. ما هم می رفتیم هر چند باغی نداشتیم ولی خوب نوجوان بودیم و دنبال این امور. پدر همسر رئیس شورای جاغرق در مشهد فوت کرده بود همسرش گفته بود اگر ما را تکه تکه کنند باید برویم مشهد. آمده بودند به سمت طرقبه سر پل طرقدر یکی از لیدر های ما را دیده بودند و خواهش کرده بودند هر جور شده آن ها را رد کند. او هم روی کاپوت نشسته بود و زده بود به دل جمعیت که:

– برید کنار. برید کنار خودیه. آشناست.

نصف جمعیت را که رد کرد. ناگهان یک نفر داد زد:

– این رئیس شورای جاغرقه. این اصل کاریه.

بنده خدا دستپاچه شد و پایش را گذاشت روی گاز و هنوز لیدر خائن ما روی کاپوت ماشین بود جمعیت را شکافت و رفت سمت مشهد. ملت هم گروهی مثل زامبی ها به دنبال ماشین می دویدند. سر میدان چنان پیچید که لیدر پرت شد توی فلکه. نمی توانست خیلی تند برود وقتی رسید جلو پاسگاه طرقبه ماشین را گذاشت جلوی پاسگاه در حالی که زن و بچه توی ماشین بودند. پرید تو پاسگاه.

ملت جلو پاسگاه جمع شدند. یکهو من لیدر شدم، یک شعاری سر دادم و همه تکرار کردند:

– نیروی انتظامی حیا کن .... متهمو رها کن

پیرمردی به من گفت:

– حواست باشه من دیدم تو اول این شعار رو دادی بعدا نزنی زیرش!

خلاصه بعد از چند روز باران آمد و غائله ختم شد. اما بعد از سال ها سد چالیدره بخش بزرگی از مشکلات باغداری طرقبه را مرتفع کرد. تدبیر می تواند حلال مشکلات باشد.

یعنی خدایی اگر قرار بود طرقبه ای ها جاده را ببندند با اقتصاد جاغرق که این روزها متکی به رستوران داری و باغ ویلاست چند روز می توانستند تحمل کنند؟

حالا چالیدره به گونه ای شده که تا دورترین نقاط لوله کشی شده و به جز آب فضای سبز طرقبه در اوج تابستان یکی دو نوبت آب به باغات طرقبه می رسد.

تدبیر چیز خوبی است.

کارتون شهر

رضا جنگی

در حاشیه هجوم ملخ ها به مشهد